

گزارش
حسن فرامرزی

پدیده حرفه‌ای «تکدی‌گری» روزبه‌روز گلوی پایتخت را محکم‌تر فشار می‌دهد

بساط‌گذاری بانندی هر روز گسترده‌تر می‌شود

تکدی‌گری اگر چه در قانون، جرم تلقی می‌شود و مجازات دارد اما مردم نباید منتظر اجرای این قانون باشند و باید خودشان با تعقل و خودداری از کمک به متکدیان حرفه‌ای و سمت و سو دادن کمک‌های مالی خود به فقیران واقعی مانع رواج تکدی‌گری شوند

تهران یک بساط‌گذاری بزرگ شده است، در روزگاری که همه ما چشم‌مان‌ها را بسته‌ایم، گاه صحنه‌هایی را در پایتخت می‌بینیم که بی‌شباهت به وضعیت رقت‌بیار خیابان‌های هند- دست‌کم در فیلم‌های سیاه و سفیدی که از حاشیه‌های بمبئی و دهلی دیده‌ایم- نیست. چرا به این نقطه رسیده‌ایم و مهم‌تر از آن اینکه چرا این وضعیت برای همه ما عادی شده است؟

شهر با جست‌وجوی آپرومندانه و خلاقانه شهروندان معنا پیدا می‌کند و اوج می‌گیرد. هر حرکتی در شهر می‌تواند مسُری باشد. وقتی شهروندان نگاه کنند که جست‌وجوی آپرومندانه و خلاقانه روزی در شهر جریان و هوادار دارد، خواه‌ناخواه جریان فعالیت و کسب‌وکار را به آن سمت و سو سوق می‌دهند اما اگر مفت‌خواهی و درخواست‌های ذلیلانه به تدریج در فضای شهر باب شود و شهر به این نوع جست‌وجوها فضا بدهد و از آن حمایت کند، در نهایت جست‌وجوهای آپرومندانه و خلاقانه به سایه می‌رود. ممکن است حتی برخی به شکل آشکار گدایی نکنند اما آن روح گدایی به اشکال و نحای دیگر در فضاهای دیگر دام‌نگیر شهر می‌شود.

در حال آنچه امروز در تهران و حتی گاه کلانشهرهای مان به شکل گسترده می‌بینیم، شرایط غیرقابل هضمی است که روحیه اجتماعی شهر را به شدت تخریب می‌کند و هیچ نسبتی با پیشینه فرهنگی و اعتقادی ندارد. شهروندی را تصور کنید که به خیابان پامی گذارد گدای می‌بیند، در ایستگاه‌های مترو گدای می‌بیند، در بوستان‌ها گدای می‌بیند، جلوی عابر بانک‌ها گدای می‌بیند، می‌خواهد از رستوران یا کترینگی غذا سفارش دهد گدای می‌بیند، جلوی تالارها گدای می‌بیند، در تقاطع‌ها گدای می‌بیند، در ترافیک‌کاپوت‌ها گدای می‌بیند، چنین شهروندی روحیه خود را در چنین فضایی از دست خواهد داد؟

وقتی شهرهای ما گداندشت

ما خوشبختانه هنوز حافظه جمعی مان را از دست نداده‌ایم و می‌دانیم از گذشته و حتی تا به امروز در فرهنگ شهرهای کهن ایران از تبرزین و اصفهان تا یزد و سایر نقاط کشور اقبالی به تکدی‌گری نشان داده نشده است. آدم‌ها در این شهرها چنان تربیت شده بودند که گدایی را حتی در اوج نیاز و درماندگی دون شأن خود بدانند، چنان که انگار یک قراداد جمعی نانوشته بین اعضای یک شهر نوشته و با تأیید نهایی همگان امضا شده است که گدایی روح شهروندی را زخمی می‌کند و توهین به تک‌تک آدم‌های آن شهر است. چرا؟ چون نشان می‌دهد نیازمندی واقعی- یعنی کسی که به خاطر کمپولت، بیماری، صعب‌العلاج، مشکل جدی در سلامتی جسمی و روانی خود به چنان سطحی از ناتوانی رسیده که قادر به تأمین هزینه‌های زندگی خود نیست- در این شهر بوده و کسی از همسایه‌ها، خویشان، وابستگان و مراکز نیکوکاری متوجه نشده و در نهایت کارد چنان به استخوان رسیده که او نیاز خود را به خیابان‌ها و پیاده‌روها آورده است. بنابراین در این شهرها مترادف و مصادف با مرگ واقعی روح شهروندی، باندایی در تبرزین و شهرهای دیگر ما گدایی دیدید، چون حضور گدایان به این معنا بود که انسان و نیاز او در شهر دیده نشده است.

اما با پوست‌اندازی شهرها و به ویژه مهاجرت گسترده به شهرها، کلانشهرها و پایتخت و باب‌شدن فرهنگ فریبگی و پرآکنده‌گی خویشان و وابستگان، مهاجرت گسترده و میلیونی اتباع خارجی و حضور غیرقانونی بخش زیادی از این اتباع در کشور و فعالیت نکردن نظام سلامت‌های واپس‌آمیز کشور بر ارزش تولید و از آن سو گسترش فرهنگ «سرع و بی‌شستی» در صنعت و بازرگانی، در قالب واسطه‌گری و رانت‌خواهی باعث شده است قبح و شرم گدایی در شهر فرو بریزد.

اگر تا همین یک دهه پیش افرادی سعی می‌کردند فی‌المثل بخشی از بدن خود را برای خرمی را به عنوان سند گدایی به عابران نشان دهند، امروز گداهایی را می‌بینیم که نیازی نمی‌بینند زخمی را به عابران نشان دهند، چون زخمی ندارد اما از گدایی خود هم شرمی حس نمی‌کنند، چون تغییرات و پوست‌اندازی‌های اجتماعی و فرهنگی به ویژه مسائلی که از تفاوت زندگی میان عامه مردم با بخشی از طبقه مسئولان و رانت‌آفاده‌های‌شان منبسط می‌شود، باعث شده است این طبقه گدایی را تنها رانت در دسترس خود بدانند و ببینند، به عبارت دیگر گدایی به عنوان یک حق مطرح می‌شود، نه به عنوان شرم، بنابراین احتمالاً تجربه کر کرده‌اید که وقتی به برخی از این گدایان کمک نمی‌کنید، با فحاشی، لعن و نفرین آنها روبرو می‌شوید؛ انگار طلبی از شما دارند و طلبشان در حبیب شما قرار دارد و این برداشت و برآورد همچنان که اشاره شد، نظر بر آن تغییرات فرهنگی و اجتماعی در شهرهای ما است.

تکته دیگر در علت گسترش پدیده گدایی به کمبود یا فقدان اعتماد مردم به خیریه‌ها برمی‌گردد. متأسفانه به جز چند خیریه مشهور و خیریه‌های قدیمی که به واسطه خوشنامی و حضور افراد معتمد و متخصص در رأس کار به برقراری تنه‌تین سازمان‌های مردم‌نهاد در کشور بدل شده‌اند، باقی خیریه‌ها در کشور از شهرت و آوازه چندان در خور و مناسبی برخوردار نیستند و به آنها به چشم مؤسسه‌ای که از عواطف مردم می‌خواهند به نفع منافع شخصی خود بهره‌برداری کنند، نگاه می‌شود، در حالی که خیریه‌ها از گذشته واسطه‌گران میان مردم و نیازمندان بوده‌اند. به یاد دارم که در تبرزین صندوق حمایت از مستمندان از چنان اعتمادی در میان مردم برخوردار بود که گاه از بازاری‌های تبرزین می‌شنیدم فلان تبرزینی که سال‌ها پیش به کشوری خارجی مهاجرت کرده بوده با در گذشت پدر و مادرش، خانه بزرگ قدیمی پدری را در اختیار صندوق حمایت از مستمندان قرار داده است تا با فروش خانه منافع شهر بود، چون شهروندان می‌دانستند افرادی در رأس آن خیریه نیستند که همگی از تجار معتمد بازار و کسبه‌های خوشنام هستند و از آن سو نشان‌های آشکار تأثیر فعالیت این مؤسسه‌ها در شهر دیده می‌شد، چون وقتی هزاران مؤسسه خیریه در کشور فعالیت می‌کنند، این به آن معناست که به واسطه فعالیت آنها اساساً ریشه تکدی‌گری باید خشکانده شود یا دست‌کم به حداقل ممکن برسد اما وقتی این اتفاق نمی‌افتد، نشان می‌دهد که از یک سو این مؤسسات نتوانسته و نتوانسته‌اند کار کردی در جهت محرومیت‌زدایی واقعی ایفای کنند و از سوی دیگر شهروندان هم از اقبال سابق را به آنها ندارند.



علی پورمحمدیان / جوان

از کودکی و بار نیکوگی در چهارراه‌ها، میدان‌ها، پیاده‌روها و خیابان‌ها در استخدام آدم‌های بی‌عاطف‌های قرار گرفته‌اند که از آنها به عنوان تور عاطفی خود در صید توجه عابران استفاده می‌کنند.

در پیاده‌رو میدان فاطمی فردی سالم و تنومند به عنوان پدر، دختر بچه‌ای در سن مدرسه را کنار خود نشانده و در کمال ناپاوری از او به عنوان قلاب تور گدایی سوءاستفاده می‌کند. چرا آن پدر سالم و تنومند دست به این جنایت می‌زند؟ او بخشی از پازل راحت‌طلبی و سوءاستفاده از عواطف آدم‌ها در این شهر است، چون متوجه شده که ما دچار فقر آگاهی هستیم و اعتماد مردم نیز به واسطه گران‌ان خیر کم‌رنگ شده، پس می‌توان با خراش دادن روح آنها و سوءاستفاده از شکاف‌های روانی، آدم‌ها را وادار کرد دست به جیب شوند و چرا آن پدر بی‌رحم به این کار خود ادامه می‌دهد؟ چون عده‌ای با محاسبات ساده‌انگانه به اسم انسان دوستی و نوع‌خواهی هر روز سیبیل او را برقی آفتاب می‌کنند. خبی طبیعی است نفس انسان راحت‌طلب است. وقتی می‌توان بدون تحرک، تلاش، محاسبه و آزمون و خطا و رنج و دهها ریسک کوچک و بزرگ به پول قابل توجهی رسید چرا که نه، آن وقت آدمی حتی به دختر بچه خود هم رحم نمی‌کند و ایایی ندارد زیر برق آفتاب و در سرزمای پاییز از او به عنوان طعمه و کرم قلاب و تور ماهیگیری خود استفاده کند.

حتماً دیده‌اید این گداهای نیازی نمی‌بینند کلیشه‌های خود را به‌روز رسانی کنند. مثلاً از کلیشه ما گدائیتیم و از شهرستان آمده‌ایم اجازه می‌داد، حتی ماشینی را جلو عقب می‌کردم که آنها به شیشه ماشین دست نزنند، اما در این سال‌ها آنقدر این اتفاق تکرار شده که بی‌حس شدام و وجود شیشه‌شورهای پشت چراغ قرمز را مثل جزئی از زندگی پذیرفته‌ام. وقتی به شیشه ماشین نزدیک می‌شوند، به آنها می‌گویم پولی نخواستم داد. گاهی حتی همین راه نمی‌گویم، چون می‌دانم آنها اصلاً وسط آن همه سر و صدا گوش‌شان به‌دک‌ها حرف کسی نیست. برای هر ماشینی ۲۰-۳۰ ثانیه وقت می‌گذارند و با خود حساب و کتاب کرده‌اند که از سه چاره ماشینی، یک ماشینی هم دست به جیب شود، کافی است.

سکائس پنجم

روز تعطیل کاری - پنج‌شنبه - در حال استراحت هستیم، در حالی بین خواب و بیداری، تصادفاً یادم رفته گوش‌ام را در حالت سابلنت بگذارم. گوش‌ام زنگ می‌خورد. شماره ناشناس است اما با خود می‌گویم، شاید کسی کاری دارد. دایره سبزر را روی صفحه گوش‌ام لمس می‌کنم؛ خامنی تند و تند صحبت می‌کند، خودش را نماینده مؤسسه خیریه معرفی می‌کند و تقاضای کمک دارد.

سکائس ششم

در خانه نشسته‌ام پیامی از یک همکار سال‌های دور در تلگرام می‌آید. حال و احوال‌پرسی کرده است. آخرین باری که با این همکار احتمالاً تماس داشتم، مربوط به ۱۱ سال پیش است. فکر کنید همکاری که رابطه‌ای کاملاً رسمی با او داشته‌اید، نگاهان به یاد شما افتاده باشد. با خودم می‌گویم خیر باشد و تأیید می‌کنم شما خوب هستید؟ خانواده محترم خوب هستند؟ بلافاصله آنلاین می‌شود و تشکر می‌کند و این پیام را می‌فرستد که پوزش می‌خواهم یکی از دوستان نیاز مالی داشت، من برای او واریز کردم، اما سقیم پر است. شما می‌توانید عملیون تومان به کارت او واریز کنید، ساعت ۱۲ شب واریز می‌کنم.

تلاش می‌کنم بسا او ارتباط بگیرم اما بی‌فایده است. تقریباً تری‌دیدی ندارم که سیم‌کارت او را در زنده‌اند یا اکانت او هک شده است. اولاً که یک همکار با یک رابطه رسمی بعد از ۱۱ سال بی‌مقدمه چنین پیامی نمی‌فرستد، بعد هم به فرض محال چنین پیامی بفرستد، شماره کارت خودش را می‌دهد نه فرد دیگر. دو روز بعد وقتی اداره می‌آیم، متوجه می‌شوم دقیقاً همین پیام برای چند نفر دیگر از همکاران فرستاده شده است.

حرف آخر

تکدی‌گری اگر چه در قانون جرم محسوب می‌شود و مجازات خاص خود را دارد، اما نقش مردم در کاهش و حذف آن بسیار تعیین‌کننده است. در واقع مردم نباید منتظر اجرای این قانون باشند و باید خودشان با تعقل و خودداری از کمک به متکدیان حرفه‌ای و سمت‌وسو دادن کمک‌های مالی خود به نیازمندان واقعی، مانع رواج تکدی‌گری شوند.

۶۶

اگر تا همین یک دهه پیش افرادی سعی می‌کردند فی‌المثل بخشی از بدن خود را عریان کنند و زخمی را به عنوان سند گدایی به عابران نشان دهند، امروز گداهایی را می‌بینیم که نیازی نمی‌بینند زخمی را به عابران نشان دهند، چون زخمی ندارند اما از گدایی خود هم شرمی حس نمی‌کنند، چون تغییرات و پوست‌اندازی‌های اجتماعی و فرهنگی به ویژه محتوای خبری که از تفاوت زندگی میان عامه مردم با بخشی از طبقه مسئولان و رانت‌آفاده‌های‌شان منتشر می‌شود، باعث شده است این طبقه گدایی را تنها رانت در دسترس خود بدانند و ببینند

قبح گدایی در چه صورتی باز خواهد گشت؟

با وجود تغییرات گریزناپذیری که در شهرهای ما روی داده است، ضرورت دارد مداخلاتی از سوی مدیران در ترمیم وضعیت فعلی فضای رو به رشد تکدی‌گری انجام شود، اما مابین کار انمی‌توانیم به سرانجام برسیم مگر اینکه به تدریج بنویسیم آن ذخیره فرهنگی و اعتقادی خود را دوباره به صحنه جامعه برگردانیم، با این حال بازگشت این ذخیره فرهنگی به گفتار نیست، مگر آنکه بین گفتار و رفتار مسئولان شکاف کمتر شود. وقتی آدم‌های جامعه ببینند مدیران با حداقل‌ها زندگی می‌کنند و صاحب‌رانت‌های ویژه نیستند، دیگر گدایی به عنوان رانت و حق نیازمندان شناخته نخواهد شد و قبح گدایی دوباره باز خواهد گشت. از آن طرف وقتی مردم ببینند سیاست‌ها در جهت حمایت از پایین‌دستی‌ها پیش می‌رود، طبق قاعده «رحم کن تا بر تو رحم شود» آنها نیز به شکل درست و قاعده‌مندی به پایین‌دستی‌های خود خواهند پرداخت. مهم است که این پیام به نظر این قاضی کیست؟ به‌خود یک جامعه به اعضای آن داده شود که همه ما در یک قایق نشسته‌ایم و سرنوشت همه‌مان به هم گره خورده است. اگر مدیران یک جامعه بتوانند سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و نظارت‌های‌شان را به این سمت هدایت کنند، در آن صورت ما به عنوان اعضای جامعه، خود را مسئول در برابر نیازمندان واقعی خواهیم دید و با تشکیل خیریه‌های واقعی از نیازمندان واقعی حمایت خواهیم کرد و از آن طرف بساط نیازمندان غیر واقعی با بازگشت قبح گدایی و شناسایی نشدن آنها از سوی مردم و بازوهای نظارتی و اجرایی آنها یعنی مؤسسه‌های خیریه به‌خود واقعی برچیده خواهد شد.

چرا قانون اجرا نمی‌شود؟

اما قانون درباره تکدی‌گری چه می‌گوید؟ طبق ماده ۷۱۲ قانون مجازات اسلامی تکدی‌گری جرم است و هر کس با تکدی‌گری و برانگیختن حس ترحم مردم امرار معاش کند به یک تا سه ماه حبس محکوم می‌شود. چرا؟ به خاطر اینکه متکدی در واقع مردم را فریب می‌دهد و مثل یک کلاهبردار کوچک عمل می‌کند، اما سؤال این است که چرا این قانون اجرا نمی‌شود؟ مجری و نظار این قانون کیست؟ به نظر می‌رسد این قانون مثل بسیاری از قوانینی که تصویب شده‌اند اما به اجرا در نمی‌آیند و نظاری هم برای اجرای آن وجود ندارد، به حال خود رها شده است و این اجرا نشدن به فقدان بسترهای فرهنگی و اجتماعی برمی‌گردد، حتی اگر امروز قوه قضائیه استثنای‌های خود را بالا بزند و بخواهد متکدی‌ها را به عنوان مجرم دستگیر و روانه زندان کند، فاغ از اینکه با توجه به ظرفیت زندان‌ها و تعدد بالای متکدیان در شهر چنین چیزی امکان ندارد اما حتی به فرض محال این تعداد قابل توجه از شهرها جمع‌آوری شوند، افکار عمومی و شبکه‌های اجتماعی با چنین چیزی همراهی نخواهند کرد و محتمل‌ترین سؤال این خواهد بود، چرا با متکدیان، مفت‌خواهان یا کلاهبرداران بزرگ برخورد نمی‌شود؟ اگر این سؤال منطقی است، نهادهای قضایی و نظارتی باید بتوانند پاسخی فرارخور این سؤال تهیه کنند و در اختیار افکار عمومی قرار دهند و اگر این سؤال وجهه‌ای ندارد، نهادهای رسانه‌ای ما باید افکار عمومی را در این باره اقناع و توجیه کنند.

وقتی دخترت را طعمه قلاب گدایی می‌کنی

و حشنتا ک‌ترین نوع گدایی آنجاست که آدم بزرگ‌ها پای کودکان، به‌ویژه دختر بچه‌ها را اوسط می‌کنند و شهر بی‌اعتنا و خونسرد به این جنایت نگاه می‌کند. هر روز ما کودکان با استعمار کشیده‌شده باندهای خانواده‌گی، فامیلی و حلقه‌های بزرگ ترشان را در گوشه و کنار این شهر می‌بینیم؛ کودکانی که حتی اگر در گدایی حرفه‌ای شده باشند، باز هم معصومیت آنها پشت آن حرفه‌ای‌گری کاذب می‌درخشد و با اطمینان می‌توان نام قربانی را روی آنها گذاشت. بزرگ‌ترین جنایت وقتی اتفاق می‌افتد که ما به وقوع جنایت عادت می‌کنیم و حالا شرف جنایت بهره‌کشی تجار معتمد بازار و کسبه‌های خوشنام هستند آلودگی هوا، ترافیک و کمبود فضای پارک به عنوان امری گریزناپذیر پذیرفته است.

این وقت سال یعنی مهرماه انتظار داریم کودکان را فقط وقت رفتن به مدرسه و بازگشت به خانه ببینیم اما در همین روزهای مدرسه چند ساعتی در تهران بچرخید و با چشمان خود ببینید چگونه سازه این انتظار و توقع شما فرو می‌ریزد. انبوهی از کودکان کاش تا ۱۴ ساله مثل روبات‌های کوکی بی‌جان، تهی و تخلیه‌شده از روح، تهی و تخلیه‌شده

